

Journal of Religious Thought of
Shiraz University
Vol.21, No.2, Summer 2021, Ser. 79,
PP: 85-104, ISSN: 2251-6123
ISSN online: 2717-2686
Article: Original Research

فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز
دوره ۲۱، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰، پیاپی ۷۹،
صفحات ۸۵-۱۰۴، شاپا چاپی: ۶۱۲۳-۲۲۵۱
شاپا الکترونیکی: ۲۶۸۶-۲۷۱۷
مقاله: علمی پژوهشی

Study and Analysis of the Issue of Divine Unity and Divine Science from the Perspective of Allameh Khafri

Mostafa Samani *

Ahmad Beheshti**

Habib Allah Ebrahimi***

Abstract

Allama Khafri (d. 942 AH) has proved the Divine Unity based on "the necessity of existence" and the attributes of real existence and by presenting ten arguments. In the matter of divine Science, by criticizing and rejecting the theory of Ibn Sina's Imprinted forms and by presenting the detailed and non-detailed perfect knowledge, he believes that the Divine Science is his very essence and the Divine essence itself is the source of unveiling and creation of all beings and exactly is what he has created outside. From Allameh Khafri's point of view, the theory of Imprinted forms is rejected due to its corruptive sequences, such as the necessity of the location of the Divine essence, passivity, and completion of the Divine essence by those Imprinted forms. The author believes that the evidence shows that Sadr al-Din Shirazi was influenced by the views of Allama Khafri on the issue of the Divine Science before and after the creation of things. Tracing and introducing this influence as well as criticizing Allameh Khafri's division of arguments of the Divine Unity is considered as one of the innovations of this research. The research method in this article is descriptive and analytical.

Keywords: Necessary Existence, Monotheism, Science, Allameh Khafri.

* Ph.D. Student in Islamic Azad Uni., Fasa Branch. mostafa.samani92@gmail.com

**Invited Prof. of Islamic Azad Uni., Fasa Branch. A.beheshti@chmail.com

***Assist. Prof., Islamic Azad Uni., Marvdasht Branch. h.ebrahimi377@yahoo.com

Date of Receive: 24/1/1400

Date of Accept: 7/4/1400

بررسی و تحلیل مسأله‌ی وحدت و علم واجب‌تعالی از منظر علامه خفری

مصطفی سامانی* احمد بهشتی** حبیب‌اله ابراهیمی***

چکیده

علامه خفری (م. ۹۴۲ ه. ق.) وحدت واجب‌تعالی را بر مبنای وجوب وجود و اوصاف وجود حقیقی و با ارائه‌ی ده برهان به اثبات می‌رساند. وی در مسأله‌ی علم الهی نیز با نقد و رد نظریه‌ی صور مرتسمه‌ی ابن سینا و با مطرح کردن علم کمالی اجمالی و تفصیلی بر آن است که علم باری تعالی عین ذات اوست و ذات واجب به اعتبار ذاتش، منشأ انکشاف و ایجاد تمامی موجودات بوده و عین آن چیزی است که در خارج ایجاد کرده است. از دیدگاه علامه خفری نظریه‌ی صور مرتسمه به علت توالی فاسدی که دارد، همچون لزوم محل واقع شدن ذات باری تعالی، انفعال و استکمال ذات باری با آن صور، مردود است. شواهد و قرائن نشان می‌دهد که ملاصدرا در مسأله‌ی علم باری تعالی، قبل و بعد الایجاد اشیاء، از آرای علامه خفری تأثیر پذیرفته است. ردیابی و معرفی این تأثیرپذیری و نیز نقد تقسیم‌بندی علامه خفری در براهین اثبات وحدت واجب، از نوآوری‌های این جستار محسوب می‌شود. روش تحقیق در این مقاله توصیفی و تحلیلی است.

واژگان کلیدی: واجب‌تعالی، توحید، علم، علامه خفری.

۱. مقدمه

یکی از مباحث بسیار مهم فلسفی در الهیات بالمعنی‌الاصح، مبحث وجود واجب‌تعالی و اسما و صفات اوست. از این رو از دیرباز، آن دسته از متفکران دینی که برای منطق و برهان جایگاهی رفیع در معرفت قائل بوده‌اند، با رویکردی استدلالی با این مسأله مواجه شده‌اند. حاصل تلاش آن‌ها براهین متعددی بوده که با قوت‌های متفاوت برای اثبات هستی واجب‌تعالی و صفات او اقامه کرده‌اند. شاید بتوان گفت مهم‌تر از اثبات وجود خدا، اثبات

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی فسا (نویسنده مسؤؤل)

mostafa.samani92@gmail.com

A.beheshti@chmail.com

h.ebrahimi377@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۷

** استاد مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

*** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۴

توحید است؛ چراکه منکران وجود خدا، اندک، و منکران توحید بسیارند. از این رو امام فخر رازی می‌گوید: براهین توحید را انواعی دانسته‌اند (رازی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۹) که این براهین در مواردی بر نفی کثرت مبتنی است و در موارد دیگر، از راه اطلاق و صرافت و وجود محض بودن واجب اقامه می‌شود (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۷، ص ۴۰) مسأله‌ی علم باری تعالی نیز یکی از مسائل مشکل و پیچیده‌ی فلسفی است که در طول تاریخ فکر و اندیشه، فلاسفه و متکلمان برجسته برای حل و تبیین آن تلاش‌های فراوانی انجام داده‌اند و برای اثبات مراتب مختلف آن، راه‌های گوناگونی را طی کرده، برای برداشتن نقاب از چهره‌ی این «سرّ الهی»، به مباحثات طولانی روی آورده‌اند، تا جایی که گاهی کار به جدال و مخاصمه و حتی لعن و تکفیر کشیده شده است (غزالی، ۱۹۵۵، صص ۱۸۲-۲۰۳) (ابن رشد، ۱۹۶۴، ص ۵۸۷) (رازی، ۱۹۸۷، ج ۳، ص ۱۶۴).

پرسش و مسأله‌ی محوری این پژوهش بازخوانی نقادانه‌ی آرا و ادله‌ی اثبات اوصاف وحدت و علم واجب‌تعالی در آثار علامه خفری است، اما می‌توان این مسأله را به صورت جزئی‌تر، در قالب این پرسش‌ها مطرح ساخت که معنا و مفهوم وحدت واجب در اندیشه‌ی خفری چگونه تبیین می‌شود. آیا خفری در اثبات توحید و علم واجب، نوآوری فلسفی داشته است یا خیر؟ منابع فکری و فلسفی علامه خفری در باب این دو صفت الهی کدام‌اند؟ رویکرد خفری به این منابع، به‌ویژه نظریه‌ی صور مرتسمه‌ی ابن‌سینا، چگونه است؟ علم باری تعالی به ماسوای خود، پس از انکار صور مرتسمه، چگونه تبیین می‌شود؟

علامه خفری از حکیمان و دانشمندان قرن دهم هجری است که به این مسائل مهم پرداخته است. وی به دلیل احاطه در فلسفه‌ی الهی و دقت نظر در مباحث عقلی، در بین حکما و فلاسفه‌ی اسلامی مشهور است؛ چنان‌که صدرالمتألهین شیرازی از وی با عنوان «فاضل خفری» یا «محقق خفری» یاد کرده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۸۴؛ همان، ج ۵، ص ۷۶؛ همان، ج ۶، ص ۱۲۹؛ همان، ج ۶، ص ۳۳۰).

۲. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی علامه خفری مقالات متعددی نوشته شده که بیشتر به صورت پراکنده، تحت عناوینی همچون آشنایی با مکتب شیراز بوده، یا در برخی از آن‌ها، دیدگاه‌های ایشان به صورت جزئی تحلیل و بررسی شده است. از جمله‌ی این مقالات، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در سال ۱۳۴۸، مقاله‌ای به عنوان «مولانا شمس‌الدین خفری» از محمدکریم اشراق

در مجله‌ی وحید منتشر شد؛

۲. در سال ۱۳۷۵، قاسم کاکایی مقاله‌ای را تحت عنوان «آشنایی با مکتب شیراز» در *خردنامه‌ی صدر* منتشر کرد؛

۳. در سال ۱۳۸۸، جواد فاضل بخشایشی مقاله‌ای را تحت عنوان «تفسیر آیه‌الکرسی: شمس‌الدین محمدبن‌احمد خفری شیرازی» در *مجله‌ی آفاق نور* منتشر کرده است و در آن به اثبات واجب‌تعالی از دیدگاه خفری پرداخته است.

۴. در سال ۱۳۹۷، محمد عباس‌زاده جهرمی مقاله‌ای تحت عنوان «مراتب هستی در حکمت مشاء و متعالیه، با تأکید بر نگرش علامه خفری» در *فصلنامه‌ی حکمت/اسلامی* منتشر کرد.

همان‌گونه که از عناوین مقالات یادشده مشهود است، تاکنون پژوهش‌های جامعی درباره‌ی آرا و نظریات علامه خفری صورت نگرفته و پایان‌نامه‌ای در این زمینه نگاشته نشده است. وجه ممیزه‌ی این مقاله از سایر آثار پژوهشی منتشرشده، تمرکز آن بر مسأله‌ی اوصاف وحدت و علم باری‌تعالی از نظر علامه خفری است.

۳. مفهوم و معنای وحدت واجب و ادله‌ی آن نزد علامه خفری

دیدگاه خفری در اثبات توحید واجب‌تعالی، در آثار وی به‌صورت پراکنده بیان شده است. در اینجا ابتدا به شرح علامه خفری از دیدگاه خواجه در تجرید پرداخته و سپس برای نخستین‌بار، براهین ده‌گانه‌ی توحید واجب‌تعالی از دیدگاه وی بیان و تفریر می‌شود:

خواجه‌ی طوسی در توحید حق تعالی بیان می‌دارد: همان‌طور که وجوب وجود، زائدبودن بقا بر ذات حق را نفی می‌کند، همچنین وجوب وجود، بر نفی شریک از ذات حق دلالت می‌کند: «و وجوب الوجود يدلّ علی سمرمدیته... و نفی الزّائد... و الشّریک... و المثل... و التّریک، بمعانیه» (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۱۹۳).

علامه خفری معتقد است که معنای «و الشریک» در اندیشه‌ی خواجه، وجوب وجودی است که همان تأکّد و حقیقت وجود صرفی است که وحدت آن بدیهی حدسی است و چنین وجودی بر نفی شریک در وجوب دلالت می‌کند (خفری، ۱۳۸۲، ص ۷۲).

علامه خفری از طریق معنای صرف‌الوجود، به اثبات توحید واجب‌تعالی پرداخته است: مقدمه‌ی اول: صرف‌الوجود به اعتبار ذاتش موجود است؛ مقدمه‌ی دوم: صرف‌الوجود از آن حیث که موجود است، توهم کثرت و تعدد در او نمی‌شود؛

نتیجه: وقتی چیزی صرف باشد، یعنی چیزی با او ترکیب نشده باشد، آنگاه دومی نخواهد داشت (صرف‌الشیء لایتثنی) و این همان مطلوب است.

بررسی و تحلیل مسأله‌ی وحدت و علم واجب‌تعالی از منظر علامه خفری ۸۹

وی معتقد است مقصود از وحدت واجب‌الوجود، موجود بدون کثرت است و بیان می‌دارد که وحدت در واجب‌الوجود، از لوازم نفی کثرت است و در غیرواجب، نفی کثرت از لوازم وحدت است (خفری، ۱۳۸۲، ص ۲۰۸). سپس بر مبنای وجوب وجود، بیان می‌کند که تمامی براهین اثبات وحدت واجب، متوقف بر اتحاد او و وحدت حقیقت وجود است؛ یعنی از آن وجود حقیقی که موجودات به اعتبار آن متحقق می‌شوند، به وجوب وجود تعبیر می‌شود. این وحدت، امری بدیهی حدسی است (همان، ص ۲۰۹).

اکنون پس از بررسی دیدگاه خواجه در تجرید، براهین ده‌گانه‌ی توحیدی خفری بیان می‌شود:

برهان اول: خفری وجوب وجود را مساوی با ذات واجب متعین در نظر گرفته است و معتقد است که وجوب وجود یا ذات واجب متعین، از دو حال خارج نیست:

حالت اول: نیازمند علت نیست؛

حالت دوم: نیازمند علت است.

از دیدگاه خفری فرض دوم محال است؛ زیرا مستلزم ورود امکان در ذات واجب است؛ فرض اول نیز مستلزم وحدت برای ذات است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۶؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵)

به نظر می‌رسد علامه خفری در ارائه‌ی این برهان و ذات واجب متعین در نظر گرفتن واجب‌تعالی، تحت تأثیر برهان توحید سینوی در نمط چهارم / اشارات و شرح خواجه بر آن باشد (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۸۶).

برهان دوم: خفری برهان دوم را چنین بیان می‌کند:

مقدمه‌ی اول: وجوب وجود که وجود حقیقی است، معنای جنسی، نوعی یا عرضی ندارد؛ مقدمه‌ی دوم: معنای جنسی، نوعی و فصلی برای تحقق، به امر زائدی چون فصل و مشخصات و معروضات نیازمند است؛

نتیجه: بنابراین وجوب وجود که همان وجود حقیقی است به اعتبار ذاتش، مانع شرکت‌پذیری است

و این همان مطلوب است.

خفری از طریق نفی انحای ترکیب در ذات واجب (نفی جنس و نوع و امور عارضی برای وجود حقیقی که وجودش واجب است) و نیز از طریق شرکت‌ناپذیری وجود حقیقی با غیر در تحقق ذات، به اثبات توحید پرداخته است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۷؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰).

برهان سوم: علامه خفری برای برهان سوم از روش خلف استفاده کرده و دو فرض را بر پایه‌ی وجود حقیقی در نظر گرفته است:

فرض اول: وجود حقیقی شریک‌پذیر است؛

فرض دوم: وجود حقیقی شریک‌پذیر نیست.

وی شریک‌پذیری برای وجود حقیقی را محال می‌داند و این شریک‌ناپذیری را دلیلی بر وحدت ذات واجب می‌داند (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۸؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵).

علامه خفری در این برهان درباره‌ی چگونگی و دلیل امتناع شریک‌پذیری وجود حقیقی استدلالی ارائه نکرده است. به نظر می‌رسد برهان سوم وی، به برهان دوم بازمی‌گردد و در واقع تفسیر دیگری از برهان دوم است.

برهان چهارم: خفری برهان چهارم را بر مبنای غنای وجود حقیقی بیان می‌کند: مقدمه‌ی اول: واجب‌الوجود بالذات همان وجود حقیقی است که به اعتبار ذاتش موجود است؛

مقدمه‌ی دوم: واجب‌الوجود از آن جهت که موجود است، هیچ تعددی برایش تصورپذیر نیست و تمام امور زائد و ممکن، در مرتبه‌ی بعد ذات قرار می‌گیرند؛ نتیجه: بنابراین واجب‌الوجود که به اعتبار ذاتش موجود است، واحد است و هیچ نحوه‌ای از انحاء کثرت را در خود ندارد.

علامه خفری برهان چهارم را بر مبنای غنای وجود حقیقی، از آن جهت که تعدد و کثرتی برایش تصورپذیر نیست، استوار ساخته است و معتقد است که امور زائده‌ی ممکن، در مرتبه‌ی بعد از ذات قرار دارند و وجود آن‌ها دلیل بر تکثر ذات نیست (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰).

برهان پنجم: علامه خفری در این برهان نیز بر مبنای وجود حقیقی و ویژگی‌های آن، سه فرض را مطرح کرده است:

فرض اول: وجود حقیقی اقتضای وحدت ذات واجب‌الوجود را دارد؛

فرض دوم: وجود حقیقی اقتضای وحدت ذات واجب‌الوجود را ندارد؛

فرض سوم: هیچ‌یک از فرضیه‌های بالا.

علامه خفری معتقد است که تعدد و تکثر، بدون وجود امور زائد، ممکن نیست و وجود حقیقی را از داشتن این ویژگی مبرا می‌داند (ابطال فرض دوم)؛ وی فرض سوم را نیز مستلزم ورود امکان به ذات واجب‌الوجود می‌داند (ابطال فرض سوم) و با ابطال فرض دوم و سوم، فرض اول را اثبات می‌کند؛ بنابراین حالت اول و مطلوب ثابت می‌شود (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱،

بررسی و تحلیل مسأله‌ی وحدت و علم واجب‌تعالی از منظر علامه خفری ۹۱

ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵).
به نظر می‌رسد در این برهان خفری، نوعی مصادره به مطلوب شکل گرفته باشد؛ چراکه بیان می‌دارد وجود حقیقی واحد است؛ چون کثیر نیست!
برهان ششم: علامه خفری در برهان ششم، برای وجود حقیقی دو حالت را در نظر گرفته است:

حالت اول: وجود حقیقی کلی است؛

حالت دوم: وجود حقیقی شریک‌پذیر نیست.

علامه خفری بیان می‌دارد که حالت اول مستلزم آن است که عقل مجوز تحقق آن در مرتبه‌ای از مراتب دوگانه و سه‌گانه و... صادر کند؛ در چنین حالتی لازم می‌آید که برای تحقق خود در هریک از مراتب یادشده، به امری مابین احتیاج پیدا کند و در نهایت، به اعتبار تحقق در خارج، وجود ممکن خواهد بود، نه وجود حقیقی که این خلاف فرض است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵).

برهان هفتم: علامه خفری در برهان هفتم بیان می‌کند که وجود واجب، یعنی وجود حقیقی، نمی‌تواند معنای جنسی یا معنای نوعی تحت اشخاص باشد؛ زیرا اگر وجود جنسی داشته باشد نیازمند فصل است و اگر به معنای نوعی باشد، نیازمند مشخص است. خفری بیان می‌کند که وجود حقیقی شریک‌پذیر نیست و معنای عرضی ندارد؛ چراکه در این صورت، به اعتبار ذاتش موجود نیست، بلکه به واسطه‌ی فصل یا امر مشخص تحقق یافته است؛ بنابراین وحدت ذات که مطلوب ماست، اثبات می‌شود (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵).

برهان هشتم: برهان هشتم خفری برگرفته‌ی از این آیه‌ی قرآنی است: «اگر در آسمان و زمین غیر از خدای یکتا خدایانی وجود داشت، همانا خلل و فساد در آسمان و زمین راه می‌یافت» (انبیاء: ۲۲).

اگر وجود چند واجب‌الوجود (که وجود حقیقی است) فرض شود، دو حالت لازم می‌آید: الف. برخی از آن‌ها ایجادکننده‌ی موجودات نباشند؛ ب. اینکه هریک از واجب‌الوجودهای مفروض فقط موجد برخی از آحاد و افراد سلسله‌ی ممکن باشند.

طبق احتمال اول، وجود دو واجب‌الوجود مستلزم ترجیح بلامرجح است و به تعبیری دیگر، مستلزم توارد علل متعدد بر معلول واحد است که محال است و احتمال دوم مستلزم تحقق نیافتن برخی از ممکنات بوده و این بالضرورة باطل است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵).

برهان نهم: از دیدگاه علامه خفری اگر واجب‌الوجود که وجودش عین وجود حقیقی است، مشترک میان دو موجود باشد، آنگاه:
الف. یا هر دو در حقیقت متحد هستند؛
ب. یا در آن اختلاف دارند.

در حالت اول لازم می‌آید که اختلاف آن‌ها به اعراض و به امری غیر از وجود حقیقی بازگردد و این مستلزم آن است که هر دو موجود، ممکن باشند؛
در حالت دوم نیز اگر وجود حقیقی عارض بر آن‌ها باشد یا جزء مشترک آن‌ها، باز هم امکان در آن‌ها راه می‌یابد؛ چون دیگر به اعتبار ذات موجود نیستند و به وجود حقیقی احتیاج دارند (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵)؛ بنابراین با ابطال فرضیه‌های بالا، وحدت ذات اثبات می‌شود.

برهان دهم: برای وجود حقیقی که عین ذات واجب‌الوجود است:

الف. یا تعدد ممتنع است؛

ب. یا تعدد ممتنع نیست.

احتمال اول که همان مطلوب است، اما احتمال دوم باعث به‌وجود آمدن ترجیح بلامرجح می‌شود؛ زیرا ترجیح هریک از اعداد بر دیگری، ترجیح بلامرجح است و این محال است. بنابراین همان احتمال اول مطلوب است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۸۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۹؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۹۰؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۵).

۴. علم واجب‌تعالی

یکی از مسائل مهم فلسفی و کلامی که علامه خفری به آن توجه کرده است، مسأله‌ی علم باری‌تعالی است. علامه خفری بنابر مبانی نظری و فکری خود، دیدگاه شیخ‌الرئیس و مشائیان در رابطه با علم قبل و بعد از ایجاد را نقد کرده و با رد و طرد صور مرتسمه، دیدگاه جدیدی ارائه داده که بعدها ملاصدرا آن را مدنظر قرار داده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۱۵۰).

علامه خفری معتقدان به علم الهی را به دو گروه عوام و خواص تقسیم کرده و براهین هر گروه را بیان می‌کند:

۴.۱. براهین گروه عوام در اثبات علم الهی

برهان اول: علامه خفری بیان می‌دارد که عوام علم الهی را از طریق تفکر و اندیشه در

بررسی و تحلیل مسأله‌ی وحدت و علم واجب‌تعالی از منظر علامه خفری ۹۳

آیات آفاق و انفس، تأمل در عالم علوی و سفلی، تأمل در حرکات افلاک و... می‌شناسند و درمی‌یابند که مبدأ همه‌ی این موجودات، در کمال علم و حکمت است:

«... و تأمل فی ارتباط العلویات بالسفلیات و تأمل فی حرکات الافلاک و مناطقها و منافع الکواکب ... هُدِیتَ الله من مصالحها و ما اعطیت من الآلات المناسبه لها و منافع خلق الانسان ... علم ان لمبدأ الكل کمال العلم و الحکمه» (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۰).

برهان دوم: هرگاه صفت علم از صفات کمالیه و برتر موجودات باشد، چگونه عقل می‌تواند آن را به مبدأ موجودات نسبت ندهد:

«أن العلم من اعلى الصفات الکمالیه للموجودات، فكيف يجوز العقل عدم اتصاف مبدأ جميع الموجودات به» (همان).

برهان سوم: همانا اتصاف برخی از موجودات به علم بدیهی است. اگر مبدأ جميع موجودات به علم متصف نشود، لازم می‌آید که معلول از علت تامه (که وجودش را از آن گرفته است) از جهت علم برتر باشد و این باطل است:

«أن اتصاف بعض الموجودات بالعلم بدیهی. فلو لم يتصف مبدأ جميع الموجودات بالعلم، لزم كون المعلول اشرف من حیثیه العلم من العله التامه و من فاعله الموجد له و هو باطل» (همان، ص ۱۱۱).

برهان چهارم: همانا واجب‌الوجود بالذات افاضه‌کننده‌ی علم به علماست. افاضه‌کردن علم به دیگران به علم مفیض نیازمند است (همان). این برهان مبتنی بر قاعده‌ی فلسفی «معطى الشیء لایکون فاقداً له» است (دینانی، ۱۳۶۶، ص ۴۹۶).

برهان پنجم: این برهان نیز براساس نوعی قیاس اولویت بین علم واجب و ممکن است. به‌نظر وی، هنگامی که علم برای موجودات ممکن (با وجود اینکه به اعتبار ذاتشان موجود نیستند) اثبات می‌شود، به‌طریق اولی، علم برای وجود حقیقی که موجود و ظاهر بالذات است نیز اثبات می‌شود (همان).

برهان ششم: برای ظهور وجود، هیچ مانعی وجود ندارد، بلکه وجود، خود، منشأ برای ظهور نیز هست؛ بنابراین واجب بالذات که وجود محض است، به ذات و برای ذات خود، ظاهر و آشکار است و چنین موجودی، بذاته و لذاته عالم است (همان).

برهان هفتم: انواع ادراک مانند احساس، تخیل، توهم و عقل، چیزی جز نور نیست؛ بنابراین واجب‌الوجود که نور محض است، ظاهر بالذات و مظهر غیر است (همان). صورت‌بندی این استدلال چنین است: علم و ادراک، نور است؛ خداوند نور است؛ پس خدا علم و ادراک است.

برهان هشتم: این برهان از طریق تعلق نداشتن واجب بالذات به امور مادی و لواحق آن، علم را اثبات می‌کند؛ به تعبیر دیگر، ماده مناط «غیبت از خود» است و حقیقت مجرد، ملاک علم و ادراک است؛ بنابراین هر موجودی از امور مادی و لواحق آن مبراً باشد، میان علم و تعقل او حجابی نیست و چنین موجودی منشأ ظهور و عالم بالذات است (دینانی، ۱۳۶۶، ص ۴۹۶).

۲.۴. براهین خواص در اثبات علم باری تعالی

خفری براهین مناسب برای خواص را نیز در آثار خود آورده است. هرچند وی در آثار خود مشخص نکرده است که منظور از خواص چه کسانی هستند. دقت در محتوای براهین و روش آن‌ها حاکی است که تفاوت خاصی بین براهین عوام و خواص نیست.

برهان اول: ثبوت صفت علم برای موجودات ممکن که در ذات خود قوامی ندارند، بر کسی پوشیده نیست و نیز ثبوت علم برای آن موجودات ممکن، در حکم عرض است؛ بنابراین صفت علم که هیچ شبهه‌ای در تحقق آن نیست، درحقیقت مخصوص موجود حقیقی بوده که واجب بالذات است و این همان مطلوب است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۲).

برهان دوم: خفری بیان می‌دارد که هیچ علمی حاصل نمی‌شود مگر برای موجود مجرد حقیقی و حقیقت مجرد فقط در واجب بالذات یافت می‌شود؛ چراکه چنین موجودی از هرگونه امور مادی مبراست. وی بیان می‌دارد که هیچ عالم حقیقی جز خداوند وجود ندارد (همان). خفری بیان می‌دارد که از طریق این برهان می‌توان تمام صفات کمالیه را برای خدا ثابت کرد (همان).

با دقت در براهین عوام و خواص به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی علامه خفری در رابطه با این براهین، ملاک و وجه ممیزه‌ی خاصی ندارد و براهین مربوط به خواص، تکرار مطالب براهین عوام است.

خفری در پایان بیان براهین اثبات علم نتیجه می‌گیرد که خداوند عالم بالذات است و علم او عین ذاتش است و ذات واجب‌تعالی هم عالم و هم معلوم است. همچنین بیان می‌کند که وقتی ذات باری تعالی علت فاعلی برای تمام موجودات ممکن است، علم او به ذاتش نیز علت است برای علم تمام موجودات» (همان).

خفری در تفسیر آیه‌الکرسی نیز در مطلب سوم «فی اثبات العلم و باقی صفاته تعالی»، حقیقت علم را عبارت می‌داند از حضور معلوم یا حضور آنچه بر معلوم لازم است (خفری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰) و چنین بیان می‌کند که خداوند نور قائم بالذات است و تمام ممکنات، هستی خود را از ذات واجب دریافت می‌کنند. واجب‌تعالی عالم بالذات است، این علم بالذات، بدون واسطه، برای علم و ایجاد ماسوی‌الله کفایت می‌کند.

۳.۴. علامه خفری و بررسی دیدگاه خواجه‌ی طوسی در مسأله‌ی علم الهی

علامه خفری قبل از بیان دیدگاه خود در باب علم باری‌تعالی، در رساله‌ی «حاشیه‌ی شرح الجدید للتجريد» ابتدا به بررسی دیدگاه خواجه نصیر (که از مثبتان علم باری‌تعالی به‌طور مطلق است) می‌پردازد و در مجموع، سه دلیل برای اثبات علم باری‌تعالی از دیدگاه خواجه را بیان می‌کند. از نگاه علامه خفری، دلیل اول ایشان کلامی و دو دلیل دیگر فلسفی است. باتوجه‌به شخصیت علمی خواجه، او در کتاب تجريد الاعتقاد خود، صرفاً از آن نظر که یک متکلم است، بحث نمی‌کند، بلکه گاه برای تقویت مباحث کلامی، آن را با براهین فلسفی درمی‌آمیزد:

«و الاحکام... و التجرد... و استناد کلّ شیء إلیه... دلائل العلم» (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۱۹۲).

خفری دیدگاه خواجه را در سه برهان چنین شرح می‌دهد:

برهان اول: «و الاحکام» یعنی فعلی که از روی حکمت انجام گیرد، دلالت دارد بر اینکه فاعل آن فعل حکیمانه، عالم است و از آنجاکه تمام افعال خداوند از روی حکمت است، پس او عالم است (خفری، ۱۳۸۲، ص ۳۷؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۲۲).

برهان دوم: مقصود از «التجرد» در واقع همان قاعده‌ی «کل مجرد عاقل» است و خواجه می‌خواهد از این طریق علم باری‌تعالی را اثبات کند. این برهان خواجه مشعر بر دو قاعده‌ای است که ابن‌سینا در این باره مطرح کرده و احتمالاً خواجه نیز آن‌ها را از او اخذ کرده است؛ آن دو قاعده این است که «کلّ مجرد عاقل» و «کلّ عاقل مجرد» (همان).

برهان سوم: «کیفیه قدرت» و استناد کل شیء إلیه، یعنی چگونگی و کیفیت قدرت حق تعالی به‌گونه‌ای است که به همه‌ی ممکنات تعلق می‌گیرد و همه‌ی کائنات به او استناد دارند. پس خداوند باید علم به ماسوی داشته باشد. این دلیل علاوه بر اثبات علم باری‌تعالی، بر عمومیت علم حق تعالی هم دلالت دارد (همان).

خفری پس از بیان و شرح عبارات خواجه در تجريد، بدون مخالف با نظرات خواجه، دیدگاه خود درباره‌ی مسأله‌ی علم الهی را بیان می‌کند. وی معتقد است علم باری‌تعالی مراتبی دارد. مرتبه‌ی اول، مرتبه‌ی علم اجمالی است که هیچ اجمالی برتر از آن نیست. وی علم در این مرتبه را علم بالذات عین ذات می‌داند، وی این نوع علم را کمال ذاتی برای ذات می‌داند که تمام موجودات از آن صادر و آشکار می‌شود. وی بیان می‌کند هنگامی که ذات منشأ پیدایش تمام موجودات (اعم از صورت‌های کلی و جزئی، محسوس یا معقول) شود، از غیر بی‌نیاز می‌شود. خفری این مرتبه از علم الهی به ممکنات را همچون نسبت دریا به موج، هسته به نخل بلند، مداد به نوشتن کتیبه‌ها و... می‌داند (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۸۵؛ خفری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱).

علامه خفری مرتبه‌ی دیگر را علم تفصیلی می‌داند. مقصود وی از علم تفصیلی، تمام مخلوقات و موجوداتی هستند که در عالم خلق شده‌اند (خفری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱؛ خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۴). تمام موجودات (اعم از صورت‌های کلی و جزئی، محسوس یا معقول) به صورت علم حضوری در مرتبه‌ی ذات باری تعالی وجود دارند؛ بنابراین تمامی موجودات مظاهر عینی علم الهی هستند و به علت حضور علمی نزد حق تعالی، معلوم واجب نیز محسوب می‌شوند.

خفری بیان می‌کند که علم تفصیلی واجب تعالی به موجودات، همان علم فعلی حضوری است، نه انفعالی (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۵). وی پس از بیان مراتب مختلف علم الهی چنین ادامه می‌دهد که علم اجمالی که اجمالی قبل از آن نیست، عین ذات واجب‌الوجود بالذات است و نیز صفات حقیقی دیگر، همچون قدرت و حیات، معنای زائد بر ذات ندارند؛ چراکه چنین چیزی سبب می‌شود ذات واجب به امور زائد استکمال پیدا کند. وی بیان می‌کند که تمام صفات کمالیه‌ی حق تعالی چنین است (همان، ج ۱، ص ۵۹).

۴.۴. معانی سه‌گانه‌ی علم باری تعالی از دیدگاه خفری

در ادامه، خفری به تفصیل دیدگاه خود در رابطه با علم الهی را پرداخته و در این خصوص به معانی سه‌گانه‌ی علم اشاره می‌کند:

الف. معنای مصدری و اضافی علم که واژه‌هایی چون علم، یعلم و عالم از آن مشتق می‌شود؛

ب. به معنای حاضر بودن نزد ذات مدرک یا ادراک کننده؛

ج. علم به معنای منشأ پیدایش و این حضور برای پیدایش آن کافی است (همان).

علامه خفری همه‌ی اقسام سه‌گانه‌ی مذکور علم را برای واجب ثابت و ضروری می‌داند: یکی از آن‌ها صفت حقیقی کمالیه و عین ذات واجب تعالی است که منشأ پیدایش تمام موجودات و ظهور و حضور آن‌هاست. در این علم هیچ‌گونه تعدد، نه به اجمال و نه به تفصیل، وجود ندارد، بلکه این اجمال و تفصیل، در متعلقات آن علم است. این علم فعلی ازلی، علم کمالی ذاتی و مقدم بر تمام ایجادات است.

و اما علم حضوری که در مرتبه‌ی ایجاد است، علم اضافی فعلی است که کمال ذاتی برای ذات نیست. همچنین علم به معنای حاضر بودن در مرتبه‌ی ایجاد است و آن هم علم فعلی است و علم کمالی برای ذات نیست.

علامه خفری در پایان بیان می‌کند که بر کسی پوشیده نیست که در دو معنای اخیر تعریف علم، ممکن است تعدد و اجمال و تفصیل راه پیدا کند؛ علم واجب‌الوجود بالذات علم

بررسی و تحلیل مسأله‌ی وحدت و علم واجب‌تعالی از منظر علامه خفری ۹۷

فعلی کمالی است و عین ذات واجب است و علم فعلی حضوری در مرتبه‌ی ایجاد است و علم حقیقی همان معنای اول است که منشأ انکشاف است (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۶).
علامه خفری دیدگاه‌های خود در رابطه با علم الهی را در آثار دیگرش همچون تفسیر *آیة‌الکرسی* (خفری، ۱۳۹۶: ۱/۵۷)، *الرساله فی الالهیات* (همان، ج ۱، ص ۱۹۱) و نیز *الرساله فی مهمات مسائل الکلام من الالهیات* (همان، ج ۱، ص ۳۹۹) با عبارتی مشابه با عبارت مذکور آورده است.

۴. ۵. نقد علامه خفری بر نظریه‌ی صور مرتسمه‌ی شیخ‌الرئیس

ابن‌سینا برای بیان دیدگاه خود در رابطه با علم الهی، هفت تقسیم از علم را ارائه کرده است (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴) که از این تقسیمات، سه قسم آن (تصور فعلی و انفعالی، علم ذاتی و غیرذاتی، علم حصولی ذاتی و غیرذاتی) را در اثبات علم الهی مدنظر قرار داده است. شیخ‌الرئیس بر آن است تا علم ارتسامی واجب‌الوجود را بدون در نظر گرفتن علم حضوری به اثبات برساند و آن را تبیین کند. وی علم الهی را از نوع تصور فعلی دانسته؛ بدان معنا که خداوند بدون آنکه تحت تأثیر اشیای خارجی قرار بگیرد، صورت علمی خود را به وجود می‌آورد و از تصور انفعالی مبرا است؛ چراکه تصور انفعالی مستلزم نیاز به غیر است (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۸۶).

شیخ‌الرئیس با طرح تقسیمات سه‌گانه‌ی اخیر از علم تلاش می‌کند تا بی‌نیازی باری‌تعالی از غیر را در صفت علم به اثبات برساند. وی معتقد است که علم الهی از نوع فعلی و ذاتی است؛ چراکه در غیر این صورت، سبب نیازمندی واجب‌تعالی به غیر خواهد شد (همان، ص ۳۸۷).

ابن‌سینا برای باری‌تعالی تعقلات سه‌گانه را به اثبات می‌رساند: باری‌تعالی ذات خود را بالذات تعقل می‌کند و به بیان استاد مطهری، شیخ‌الرئیس در اثبات تعقل باری‌تعالی از ذات خود، از قاعده‌ی «کل مجرد عاقل و کل عاقل مجرد» بهره برده است (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۱۰۴۲). از آنجاکه باری‌تعالی به خود علم دارد، پس علم به ذات خویش، سبب علم به ماسوی خواهد بود، اما اینکه علم باری‌تعالی اجمالی است یا تفصیلی، به تعبیر استاد مطهری، علم ذاتی حق بسیط و اجمالی است و علم تفصیلی حق، صور تفصیلی همه‌ی اشیاست که به‌نحوی قائم به ذات حق است و زاید بر ذات اوست (همان، ص ۱۰۴۴). شیخ‌الرئیس و مشائیان در خصوص تعقل معلول اول بر آن هستند که علم به علت مستلزم علم به معلول خواهد بود، اما این علم به معقول اول را نه به‌صورت علم حضوری، بلکه به‌صورت علم حصولی پذیرفته‌اند (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۸).

روشی که شیخ‌الرئیس در بیان علم باری تعالی به ماسوی در پیش گرفته است، ایجاد یک نظام علمی در برابر نظام عینی است. وی بیان می‌دارد که باری تعالی به ذات خود عالم است و علم به علت نیز مستلزم علم به معلول است، بنابراین باری تعالی به معلول اول نیز علم دارد. معلول اول نیز علت است برای معلول دوم، الی آخر. پس علم باری تعالی به معلول اول سبب علم به معلول دوم، تا آخر خواهد شد (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۸، ص ۳۲۶).

به نظر می‌رسد نگاه شیخ‌الرئیس در علم باری تعالی به ماسوی، شبیه علم حصولی است که از آن به علم ارتسامی تعبیر می‌کند که از طریق علم به صور مختلف اشیا به دست آمده است؛ هرچند به تعبیر استاد مطهری، ممکن است کلمه ارتسام را خود شیخ‌الرئیس به کار نبرده باشد (همان، ص ۳۲۸).

علامه خفری از شیخ‌الرئیس و قائلان به صور مرتسمه انتقاد می‌کند و می‌پرسد که وجود صور مرتسمه‌ی قبل از ایجاد موجودات عینی چه لزومی دارد؛ چراکه اگر قرار باشد باری تعالی به چنین صوری علم نداشته باشد، به صور دیگر نیازمند است و این سیر نیازمندی ادامه می‌یابد و منجر به تسلسل می‌شود. خفری علمی را که عین ذات باشد، برای علم به تمام موجودات کافی می‌داند (خفری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۹).

ایراد دیگری که خفری به نظریه‌ی صور مرتسمه وارد کرده این است که اعتقاد به صور مرتسمه مستلزم این است که باری تعالی موجوداتی (صور مرتسمه) را ابداع کند که قبل از ایجاد، به آن‌ها علم نداشته باشد، درحالی‌که خداوند از این امر (جهل) پاک و منزّه است (همان)؛ یعنی خفری با توسل به اطلاق علم الهی، جهلی را منع و رد می‌کند که از لوازم صور مرتسمه است.

علامه خفری این پرسش را مطرح می‌کند که صور مرتسمه جوهرند یا عرض؛ سپس در پاسخ می‌گوید: نمی‌توانند عرض باشند، چون محتاج محل می‌شوند و تبعاً ذات باری تعالی موضوع اعراض می‌شود؛ لذا این فرض باطل است و اگر جوهر باشند، علم به این صور جوهری چگونه تبیین‌پذیر است؟ دوباره صور دیگر و الی غیر النهایه. در نتیجه، این فرض نیز سبب تسلسل خواهد شد و باطل است و چنین نتیجه می‌گیرد که علم ذاتی باری تعالی برای ایجاد ماسوی‌الله کفایت می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۲۰).

خفری در پایان می‌گوید: در کلام شفای شیخ‌الرئیس، در این مسأله، شفایی نیست (همان، ج ۱، ص ۴۰۷) و علم باری تعالی به اعتبار صور مرتسمه، علم کمالی ذاتی نیست؛ زیرا ذات با وجود صور مرتسمه استکمال پیدا کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۱۹).

۴.۶. تأثیر علامه خفری بر اندیشه‌ی صدرالمتألهین در باب علم الهی

ملاصدرا در بسیاری از آثار خود درباره‌ی علم الهی سخن به میان آورده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳، ص ۶۳). وی در بخشی از جلد ششم/سفر که دیدگاه مشائیان در باب صور مرتسمه را بررسی می‌کند، دیدگاه علامه خفری در انکار صور مرتسمه را بیان می‌کند. هرچند ملاصدرا با ادعای خفری موافق است، اما دلیل او را نمی‌پذیرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، صص ۲۲۱-۲۲۷). از دیدگاه ملاصدرا علم پیشین خداوند به موجودات، علم حضوری است و از نظر اجمالی یا تفصیلی بودن، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است (ملاصدرا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷).

ملاصدرا بیان می‌دارد که ذات واجب‌تعالی نسبت به ماسوی مانند آینه است؛ یعنی همه چیز را در ذات خود می‌بیند. واجب‌تعالی به ذات خود علم حضوری دارد، چنان‌که به ماسوای خویش علم حضوری دارد. ملاصدرا برخلاف شیخ اشراق، ماده را شایسته‌ی حضور در علم حق تعالی نمی‌داند و معتقد است که ماده باید نورانیت داشته باشد؛ لذا بیان می‌دارد که آنچه معلوم به علم حضوری است، مثل است. از دیدگاه ملاصدرا هر نوعی رب‌النوعی دارد که وجود نوری و مجرد است و در محضر حق موجود است و حق تعالی نیز از طریق رب‌النوع‌ها به اشیای مادی علم پیدا می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ص ۶۳). وی علم الهی را بی‌واسطه دانسته و وساطت صور مرتسمه در علم الهی به ماسوی را نمی‌پذیرد. وی دو مصداق یا مدلول برای ارتسام بیان می‌کند: یکی صورت‌های علمی که در ذهن ما وجود دارد و حادث است و دیگر ارتسامی که مشائیان در تبیین علم الهی به آن معتقدند که غیرحادث، ازلی و از لوازم ذات حق است.

سپس بیان می‌کند که کل عالم ماسوی‌الله به ایجاد حق موجود و یک‌پارچه حرکت و تغیر است، اما آن‌هایی که به ذات حق موجودند، نه ایجاد حق، حکم‌شان حکم این عالم نیست و تغیر و حرکتی ندارند؛ چراکه حرکت مختص به عالم ماده است. صور مرتسمه و عقول موجودند به وجود حق؛ بنابراین از مرتبه‌ی عالم ربوبی هستند، نه عالم ماده (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، صص ۲۲۱-۲۲۷).

آنچه در دیدگاه ملاصدرا در رابطه با علم الهی مشهود است، تأثیر وی از آرا و اندیشه‌ی علامه خفری است. ملاصدرا به تبعیت از علامه خفری، وساطت صور مرتسمه را نپذیرفته و علم الهی به ذات و ماسوی را حضوری می‌داند. همچنین به نظر می‌رسد ملاصدرا در خصوص علم الهی به ماسوی و حضور مجرد و علمی تمام موجودات در ذات حق تعالی، از تقسیمات علم الهی علامه خفری (علم کمالی اجمالی و علم تفصیلی) تأثیر پذیرفته است.

۵. نتیجه‌گیری

یکی از نتایج مهم این تحقیق آن است که تفکر فلسفی در مسائل بغرنج الهیات بالمعنی‌الخاص، با وجود صعوبت آن‌ها، در سیر تاریخی خود پویا بوده و فلاسفه‌ی مسلمان تلاش کردند تا از نحوه‌ی وجود اوصاف الهی تبیین شایسته‌تری عرضه کنند. علامه خفری در آثار متعدد خود، بر مسأله‌ی توحید واجب‌تعالی براهین متعددی اقامه کرده است که مبنای این اصول‌اند: وجود حقیقی و وجوب وجود و ویژگی‌های وجود حقیقی، نفی انحصار ترکیب در ذات وجود حقیقی، عدم شریک‌پذیری وجود حقیقی، غنای وجود حقیقی، واردنشدن کثرت در وجود حقیقی، واردنشدن معنای جنسی و نوعی در وجود حقیقی و نیز استفاده‌ی از آیات قرآنی. هرچند قبل از خفری، خواجه طوسی به‌تبع ابن‌سینا، از طریق وجوب وجود، هجده صفت را برای واجب‌تعالی اثبات کرده است که از جمله‌ی آن‌ها سرمدیت، نفی زاید و شریک، نفی مثل و ترکیب و ضد، نفی مکان و محل، نفی اتحاد و جهت، حلول و حاجت و لذت و الم و معانی و احوال، نفی صفات زاید بر ذات و رؤیت است و می‌توان آن را از امتیازات خواجه برشمرد، نه علامه خفری، اما در داوری منصفانه می‌توان گفت که خفری دیدگاه خواجه در تجرید را به بهترین شکل ممکن شرح و بسط داده است. به نظر می‌رسد علامه خفری در اثبات توحید از خواجه متأثر بوده و در برخی براهین، همچون برهان اول در براهین ده‌گانه‌ی خود، تحت‌تأثیر ابن‌سینا بوده است.

در مسأله‌ی علم الهی، علامه خفری معتقد است علم باری‌تعالی برای صدور ماسوی‌الله به صور مرتسمه نیازمند نیست. وی برخلاف شیخ‌الرئیس و حکمای مشاء، علم باری‌تعالی به ذاتش را معقول اول، و علم به ماسوی را بدون واسطه، علم حضوری می‌داند. همچنین وی اعتقاد به صور ارتسامی را سبب نیازمندی ذات واجب به غیر دانسته و علم اجمالی را برای صدور موجودات کافی می‌داند. از دیدگاه علامه خفری، منشأ علم، چیزی جز حصول، بلکه حضور مجرد برای مجرد و نزد مجرد نیست.

درنهایت می‌توان گفت علامه احمد خفری با نقد نظریه‌ی ابن‌سینا در مسأله‌ی علم الهی و ارائه‌ی دیدگاه جدید خود، حصار صور مرتسمه را از پیش رو برداشته و با تقسیم علم واجب به علم کمالی اجمالی و تفصیلی بر مبنای علم حضوری، علم حضوری باری‌تعالی به ذات و قبل و بعد الایجاد اشیا را اثبات کرده است. این نظریه به‌وضوح، در الهیات ملاصدرا، در تبیین علم الهی تأثیرگذار بوده است.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۶۶)، قواعد کلی فلسفی در فلسفه‌ی اسلامی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات فرهنگی.
۲. ابن‌رشد، ابوالولید، (۱۹۶۴)، تهافت‌التهافت، مصر: دارالمعارف.
۳. ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبداله، (۱۳۸۸)، اشارات و تنبیهات، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش.
۴. بهشتی، احمد، (۱۳۸۶)، تجرید: شرح نمط هفتم از کتاب‌الاشارات و التنبیهات، قم: بوستان کتاب.
۵. بهشتی، احمد، (۱۳۹۷)، «خفری و براهین خداشناسی»، حکمت اسلامی، شماره‌ی دوم، صص: ۲۷-۱۲.
۶. بهشتی، احمد، (۱۳۹۱)، زلال حکمت: مجموعه‌مقالات فلسفی احمد بهشتی، قم: انتشارات دانشگاه قم.
۷. بهشتی، احمد، (۱۳۸۲)، غایات و مبادی: شرح نمط ششم از کتاب‌الاشارات و تنبیهات، قم: انتشارات بوستان کتاب.
۸. بهشتی، احمد، (۱۳۹۰)، هستی و علل آن: شرح نمط چهارم از کتاب‌الاشارات و تنبیهات، قم: انتشارات بوستان کتاب.
۹. خفری محمدبن‌احمد، (۱۳۷۸)، الحاشیه علی حاشیه الخفری علی شرح التجرید، تصحیح رضا استادی، قم: مؤتمر المحقق خوانساری.
۱۰. خفری محمدبن‌احمد، (۱۳۸۲)، تعلیقه‌ی برالهیات شرح تجرید ملاعلی قوشچی، مقدمه و تصحیح فیروزه ساعتچیان، تهران: نشر میراث مکتوب.
۱۱. خفری محمدبن‌احمد، (۱۳۹۶)، مجموعه رسائل علوم عقلی، شیراز: انتشارات ارم شیراز.
۱۲. رازی، فخرالدین محمدبن‌عمر، (۱۹۸۷)، المطالب العالیه، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۳. رازی، فخرالدین محمدبن‌عمر، (۱۴۰۷)، شرح‌الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، قم: دفتر نشر الکتاب.
۱۴. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم، (۱۹۸۱)، الحکمه‌المتعالیه فی الأسفار‌العقلیه‌الأربعه، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۱۰۲ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، سری ۲، تابستان ۱۴۰۰، شماره ۷۹، صص: ۸۵-۱۰۴

۱۵. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۳)، *الشواهد الربوبیه*، ترجمه و شرح جواد مصلح، تهران: انتشارات سروش.

۱۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۷) *المبدأ والمعاد*، مقدمه‌ی سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم: انتشارات بوستان کتاب.

۱۷. طوسی، محمدبن محمد، (۱۴۰۷)، *تجريد الاعتقاد*، تهران: مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی.

۱۸. غزالی، ابو حامد محمدبن محمد، (۱۹۵۵)، *تهافت الفلاسفه*، تصحیح سلیمان دینا، مصر: دارالمعارف.

۱۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۲)، *مجموعه آثار* (جلد هفتم)، تهران: انتشارات صدرا.

References

*. *Holy Quran*

1. Al-Ghazali, Abu Hamid Muhammad Ibn Muhammad, (1955), *Tahaft al-Falasfa*, edited by Sulayman Dina, Egypt: Dar al-Ma'arif.
2. Beheshti, Ahmad, (2003), *Goals and Principles, Explanation of the Sixth Pattern from the Book of Signs and Punishments*, Qom: Bustan Ketab Publications.
3. Beheshti, Ahmad, (2007), *Abstract of the Explanation of the Seventh Pattern from the Book of Signs and Warnings*, Qom: Book Garden.
4. Beheshti, Ahmad, (2011), *Existence and its Causes, Description of the Fourth Pattern from the Book of Signs and Punishments*, Qom: Bustan Ketab Publications.
5. Beheshti, Ahmad, (2012), *Zalal Hekmat: Collection of Philosophical Articles by Ahmad Beheshti*, Qom: Qom University Publications.
6. Beheshti, Ahmad, (2018), "Khafri and the Proofs of Theology", *Journal of Islamic Wisdom*, second issue, pages 27-12.

7. Ebrahimi Dinani, Gholam Hossein, (1987), *General Rules of Islamic Philosophy*, 3 vols., Tehran: Institute of Cultural Studies.
8. Ibn Rushd, Abu al-Walid, (1964), *Tahaft al-Tahaft*, Egypt: Dar al-Ma'arif.
9. Ibn Sina, Hussein Ibn Abdullah, (2009), *Signs and Punishments*, translated and explained by Hassan Malekshahi, vol. 1, Tehran: Soroush Publications.
10. Khafri Mohammad Ibn Ahmad, (2017), *Collection of Essays on Rational Sciences*, Two Vol., Shiraz: Eram Shiraz Publications.
11. Khafri Mohammad Ibn Ahmad, (2003), *Commentary on the Theology of the Explanation of the Abstraction of Mullah Ali Ghoshchi*, Introduction and Correction by Firoozeh Saatchian, Tehran: Written Heritage Publishing.
12. Khafri Muhammad Ibn Ahmad, (1999), *Al-Hashiyyah Al-Hashiyyah Al-Khafri on the Explanation of Abstraction*, Corrected by Reza Ostadi, Qom: Mu'tamar al-Muhaqiq Khansari.
13. Motahari, Morteza, (2013), *Collection of Works* (Vol. 7), Tehran: Sadra Publications.
14. Razi, Fakhr al-Din Muhammad Ibn Umar, (1407AH.), *Explanation of Signs and Warnings with Trials*, (three vols.), Qom: Book Publishing Office.
15. Razi, Fakhr al-Din Muhammad Ibn Umar, (1987), *Al-Mataleb Al-Aaliyah*, Beirut: Dar Al-Ihyaa Al-Tarath Al-Arabi.
16. Sadr al-Din Shirazi, Mohammad Ibn Ibrahim, (2004), *Al-Shawahid al-Rububiyyah*, translated and explained by Javad Mosleh, Tehran: Soroush Publications.

17. Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim, (1981), *The Transcendent Wisdom in the Four Mental Journeys*, (9 vols.), Beirut: Dar Al-Ihyaa Al-Tarath Al-Arabi.

18. Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim, (2008), *Al-Mabda wa Al-Ma'ad*, Introduction by Seyyed Jalaluddin Ashtiani, Qom: Bustan Ketab Publications.

19. Tusi, Muhammad ibn Muhammad, (1407 AH), *Abstraction of Belief*, Tehran: Publication Center for the Islamic Media Library.